

تاریخ و جغرافیای سیاسی جزایر «تنب» و «ابوموسی»

نویسنده: پیروز مجتهد زاده

عضو هیأت علمی مرکز پژوهش‌های ژئوپولیتیک و مرزهای بین‌المللی دانشگاه لندن

زمینه

از هنگامی که دولت کارگری بریتانیا در اول ژانویه ۱۹۶۸ تصمیم خود دایر بر خارج کردن نیروهای انگلیس از سرزمین‌های خاوری سوز و پایان دادن به حضور استعماری خود در خلیج فارس را اعلام کرد، پاسداری از آرامش و امنیت در خلیج فارس جای ویژه‌ای در سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای کشورهای کرانه‌ای این دریا یافته است.

از آنجا که خلیج فارس تنها از راه تنگه هرمز به آبهای آزاد باز می‌شود، جلوگیری از تهدید - از راه دریا - علیه آرامش و امنیت آن نیز فقط با کنترل تنگه هرمز عملی است. برای حفظ امنیت در تنگه هرمز هم، هیچ کشوری در منطقه از موقعیتی همانند موقعیت ایران برخوردار نیست.

از دیدگاه استراتژیک، ایران وضع ممتازی دارد زیرا:

۱- از لحاظ نظامی و جمعیتی، نسبت به دیگر کشورهای منطقه، بر سکوی بلندتری ایستاده است؛

۲- همه کرانه‌های شمالی خلیج فارس، تنگه هرمز، دریای عمان و گوشه باختری اقیانوس هند جزو قلمرو ایران است؛

۳- حساس‌ترین جزایر استراتژیک واقع در تنگه هرمز و خلیج فارس که با استفاده از آنها به بهترین وجه می‌توان از امنیت این ابراه دفاع کرد، به ایران تعلق دارد.

تنگه هرمز

تنگه هرمز آبراهی باریک و خمیده شکل است که خلیج فارس را، از راه دریای عمان، به اقیانوس هند پیوند می‌دهد. این تنگه حدود یکصد مایل دریایی طول دارد و ادامه بلندی‌های جنوب ایران به شبه جزیره مسندم را بریده است. به این ترتیب، تنگه هرمز یک فرورفتگی زمین‌شناسی است که از شمال به ایران و از جنوب به بخش شمالی کشور عمان (شبه جزیره مسندم) محدود می‌شود. فاصله میان جزیره ایرانی لارک در بخش شمالی و جزیره عمانی «قوین بزرگ» در بخش جنوبی، که باریک‌ترین قسمت این ابراه شناخته می‌شود، ۲۱ مایل دریایی است. ایران و عمان در سوم مرداد ماه ۱۳۵۳ قرارداد امضاء کردند که از تاریخ ۷ خرداد ۱۳۵۴ به اجرا گذاشته شد. براساس این قرارداد، دو کشور مرزهای دریایی میان خود را در تنگه هرمز تعیین کردند. این خط مرزی از شمال دریای عمان تا شمال خاوری خلیج فارس، ۱۲۴/۸ مایل دریایی طول و ۲۱ نقطه گردش دارد. (نگاه کنید به نقشه شماره ۱). خط مرزی مذکور در حقیقت خط منصف تنگه هرمز است که با در نظر گرفتن خط جزری جزایر دو کشور در بخش‌های شمالی و جنوبی تعیین شده و نسبت به کرانه‌های یاد شده فاصله‌ای مساوی دارد. تنها استثنای موجود مربوط به یک منطقه ۱۵ مایلی، بین دو جزیره لارک (ایران) و قوین (عمان) است که در آنجا آب‌های کرانه‌ای ۱۲ مایلی دو کشور تداخل پیدا می‌کند. در این بخش، خط مرزی از وسط منطقه تداخل آب‌های کرانه‌ای دو کشور می‌گذرد.

زرفای آب در محل خط مرزی بین ۱۸۰ تا ۳۳۰ پا (۳۱ تا ۹۹ متر) است و راه عبور نفت کش‌های بزرگ در بخش جنوبی این خط مرزی تعیین شده است. نفت کش‌ها تا سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) از میان جزیره عمانی «قوین کوچک» و کرانه‌های

رأس المسندم می‌گذشتند. در آن سال دولت عمان خواستار تغییر این مسیر شد، چرا که سلامت کشتیرانی از میان صخره‌های جزیره یاد شده و صخره‌های کرانه‌ای رأس المسندم قابل تضمین نبود. راه‌های کشتیرانی تازه در تنگه هرمز که از ۱۳۵۷ از سوی سازمان مشاورتی دریایی بین‌المللی «IMCO» در نظر گرفته شد، از میان جزیره عمانی قوین بزرگ و خط مرزی دریایی ایران و عمان می‌گذرد. این مسیر از دو کانال تشکیل می‌شود که هر کدام یک مایل دریایی پهنا دارد و یک مایل دریایی نیز بعنوان منطقه امن میان دو کانال منظور گردیده است. کانال شمالی برای ورود نفت کش‌های خالی به خلیج فارس و کانال جنوبی برای خروج نفت کش‌های پر از خلیج فارس مورد استفاده قرار می‌گیرد (نگاه کنید به نقشه شماره ۱).

موقع استراتژیک ایران

ایران بر شماری از جزایر ارزشمند از لحاظ استراتژیک در تنگه هرمز و دهانه خلیج فارس مالکیت دارد. از آن میان، شش جزیره که «خط قوسی» دفاعی ایران را تشکیل می‌دهند اهمیت بیشتری دارند. این شش جزیره عبارتند از: هرمز، لارک، قشم، هنگام، تنب بزرگ و ابوموسی که در فاصله‌هایی نسبتاً کوتاه از یکدیگر قرار گرفته‌اند.

ترسیم یک خط فرضی (خط قوسی دفاعی) که از کنار این شش جزیره بگذرد و آن‌ها را به هم وصل نماید، شناخت چگونگی تسلط استراتژیک ایران بر راه‌های کشتیرانی در تنگه هرمز را آسان می‌سازد (نگاه کنید به نقشه شماره ۲).

جزیره‌های هرمز، لارک، قشم، و هنگام تاکنون موضوع مطالعات گوناگون، از جمله پژوهش‌نگارنده در زمینه «جغرافیای سیاسی تنگه هرمز» (۲)، بوده است. از این رو، در این نوشتار کوشش خواهد شد با تاریخ و جغرافیای سیاسی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی آشنایی بیشتری دست دهد.

تنب بزرگ

جزیره تنب بزرگ حدود ۱۷ مایل (۳۱ کیلومتر) از جنوب باختری جزیره قشم فاصله دارد و در بخش شمالی خط منصف خلیج فارس، واقع شده است. این جزیره میان ۵۵/۱۶ و ۵۵/۱۹ درجه طول خاوری و ۲۶/۱۵ و ۲۶/۱۹ درجه عرض شمالی قرار گرفته است. دوری تنب بزرگ از بندرلنگه ۳۰ مایل (۵۰ کیلومتر) است، در حالی که دوری آن از کرانه‌های رأس الخیمه (جزیره حمرا) از ۴۶ مایل (۷۰ کیلومتر) فراتر می‌رود.

این جزیره تقریباً دایره شکل است و حدود دو و نیم مایل قطر دارد (نگاه کنید به نقشه شماره ۳). سطح جزیره شنزاری خشک است با تپه‌هایی که در بخش شمال باختری به بلندترین نقطه که ۱۶۵ پا (۵۳ متر) ارتفاع دارد می‌رسد (نگاه کنید به گراف شماره ۱). تنب بزرگ در بخش جنوبی هموار است و مناسب‌ترین لنگرگاه جزیره را در این بخش باید جستجو کرد. باره‌ای گیاهان و بوته‌های صحرانی در این بخش از جزیره می‌روید که به مصرف چرای دام‌های محلی می‌رسد. دو چاه آب در بخش جنوبی تنب بزرگ وجود داشته که سال‌هاست خشکیده و هم‌اکنون آب آشامیدنی جمعیت ۳۵۰ نفری آن از جزیره قشم تأمین می‌شود. جمعیت اندک جزیره آمیخته‌ای است از ایرانیانی که اصلاً از بندرلنگه‌اند و عربانی که از قبیله بنی یاس دبی هستند. واژه «تنب» واژه‌ای

سیاسی-اقتصادی

تنگستانی (فارسی جنوبی) است که «تبه» معنی میدهد. از آنجا که تنب بزرگ فاصله نسبتاً زیادی از تنگه هرمز دارد، ارزش استراتژیک آن به تنهایی چندان نیست. اما، از نظر استراتژی آشنای ایران، حلقه‌ای پراهمیت از زنجیر (خط قوسی) دفاعی ایران در تنگه هرمز شمرده می‌شود.

تنب کوچک (نبی تنب یا تنبو)

تنب کوچک در فاصله ۸ مایلی (۱۲ کیلومتری) از باختر تنب بزرگ واقع است. این جزیره در محل «نبی تنب» یا «تنبو» خوانده می‌شود و تنبو در تنگستانی «تبه کوچک» معنی می‌دهد. دوری این جزیره از بندرلنگه (ایران) ۲۷ مایل (۴۵ کیلومتر) بیش نیست، درحالی که جزیره حمرا در کرانه‌های رأس الخیمه ۵۰ مایل (۸۰ کیلومتر) با آن فاصله دارد. تنب کوچک میان ۵۵/۸ و ۵۵/۹ درجه طول خاوری و ۲۶/۱۴ و ۲۶/۱۵ درجه عرض شمالی واقع است (نگاه کنید به نقشه شماره ۳).

این جزیره تقریباً مثلث شکل است و دوری اضلاع متقابل آن از یک مایل

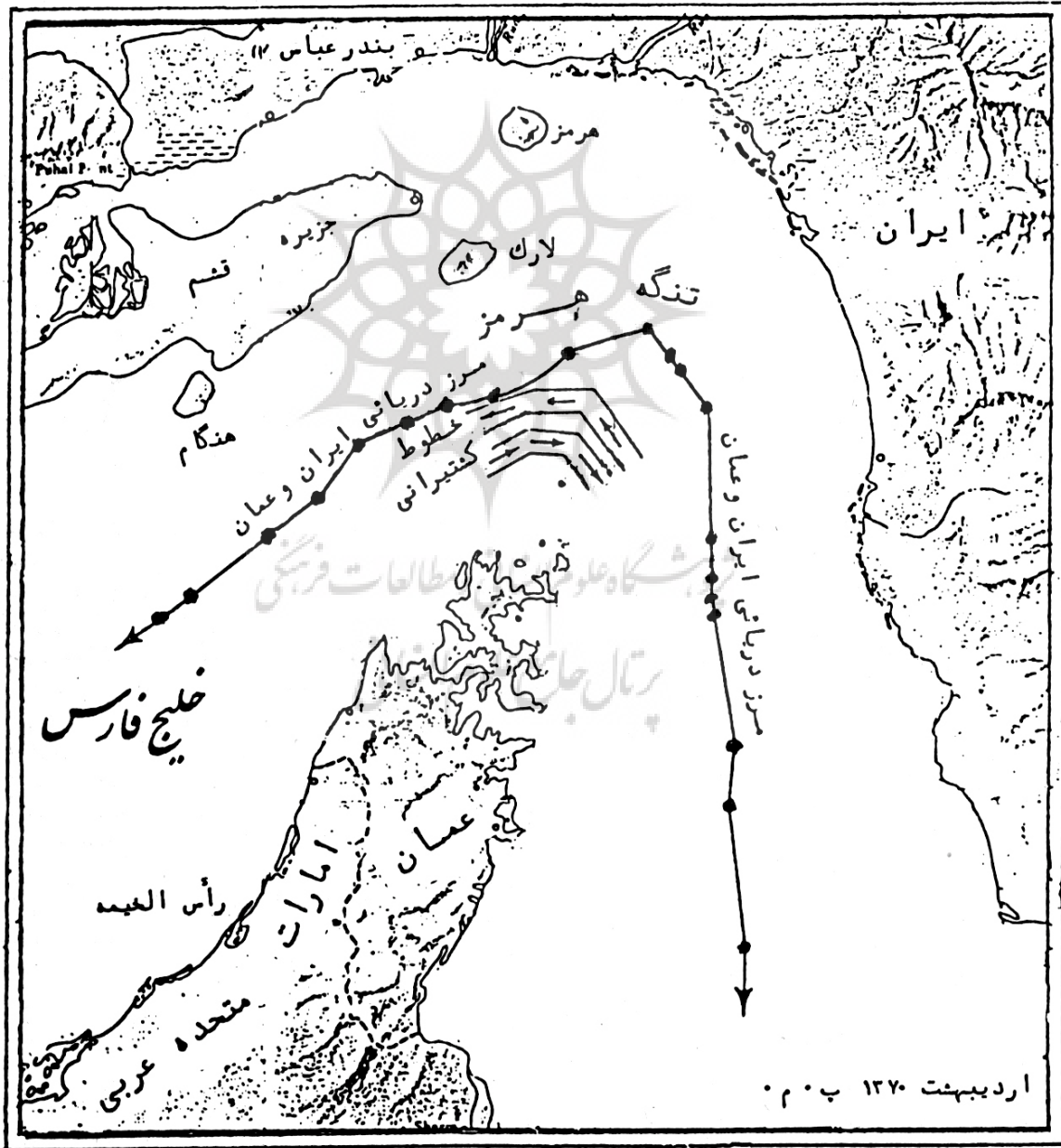
اهمیت دارد و بس.

ابوموسی

باختری‌ترین جزیره در خط قوسی، ابوموسی است که آخرین حلقه زنجیر فرضی دفاعی ایران را در دهانه خلیج فارس تشکیل می‌دهد. این جزیره میان ۵۵/۰۴ و ۵۵/۰۴ درجه طول خاوری و ۲۵/۵۱ و ۲۵/۵۴ درجه عرض شمالی، در ۳۱ مایلی (۵۰ کیلومتری) خاور جزیره سری واقع شده است. دوری ابوموسی از بندرلنگه ۴۱ مایل (۶۷ کیلومتر) می‌باشد و کرانه‌های شارجه نیز

مرزهای دریائی و خطوط کشتیرانی در تنگه هرمز

نقشه شماره ۱



Limits in the Seas, No.94, scale; 1:1m. منبع

۴۱ مایل از این جزیره دور است. به گفته دیگر، جزیره ابوموسی تقریباً روی خط منصف خلیج فارس، به نسبت دو کرانه، واقع شده است (نگاه کنید به نقشه شماره ۳).

ابوموسی از تنب‌ها بزرگتر و تقریباً به شکل یک لوزی است که قطر آن از حدود ۳ مایل (۴/۸ کیلومتر) فراتر نمی‌رود. سطح جزیره، بویژه در بخش‌های مرکزی و جنوبی، نسبتاً هموار و شنی است. در این بخش‌ها برخی گیاهان مناطق خشک می‌روید که به مصرف چرای دام‌های محلی و آهوان می‌رسد. پستی و بلندی‌های جزیره به سوی شمال فزونی می‌گیرد تا سرانجام در بخش شمالی به بلندترین نقطه جزیره، یعنی کوه حلوا می‌رسد. این بلندی مخروطی شکل و تیره‌رنگ حدود ۳۶۰ پا (۱۱۰ متر) ارتفاع دارد (نگاه کنید به گراف شماره ۳).

آب آشامیدنی ابوموسی از شماری چاه که در جزیره وجود دارد تامین می‌شود و نخلستان از چشم‌اندازهای آشنای آن است. این جزیره، پیشتر، بخاطر معادن اکسید سرخ آهن اهمیت داشته است. حدود یکصد سال قبل، نخستین امتیاز استخراج این معادن، از سوی شاه قاجار، به حاج معین‌التجار بوشهری داده شد. گفته می‌شود که شاه قاجار این امتیاز را در قبال دریافت مبلغ درخور توجهی به حاج معین بوشهری داد. امتیاز استخراج اکسید آهن ابوموسی بعدها به یکی از مردمان بندرلنگه رسید و شیخ قاسمی لنگه نیز که سالانه ۲۵۰ لیره استرلینگ به عنوان حق الامتیاز از آن شخص دریافت می‌کرد، آنرا تایید نمود. «لاریمر» Lorimer سند معتبر جغرافیایی سال‌های نخستین قرن کنونی، شمار ایرانیانی را که در آن روزگار برای استخراج معادن ابوموسی کار می‌کردند یکصد تن می‌نه‌سد و اشاره می‌کند که «مقدار سالانه اکسید استخراج شده

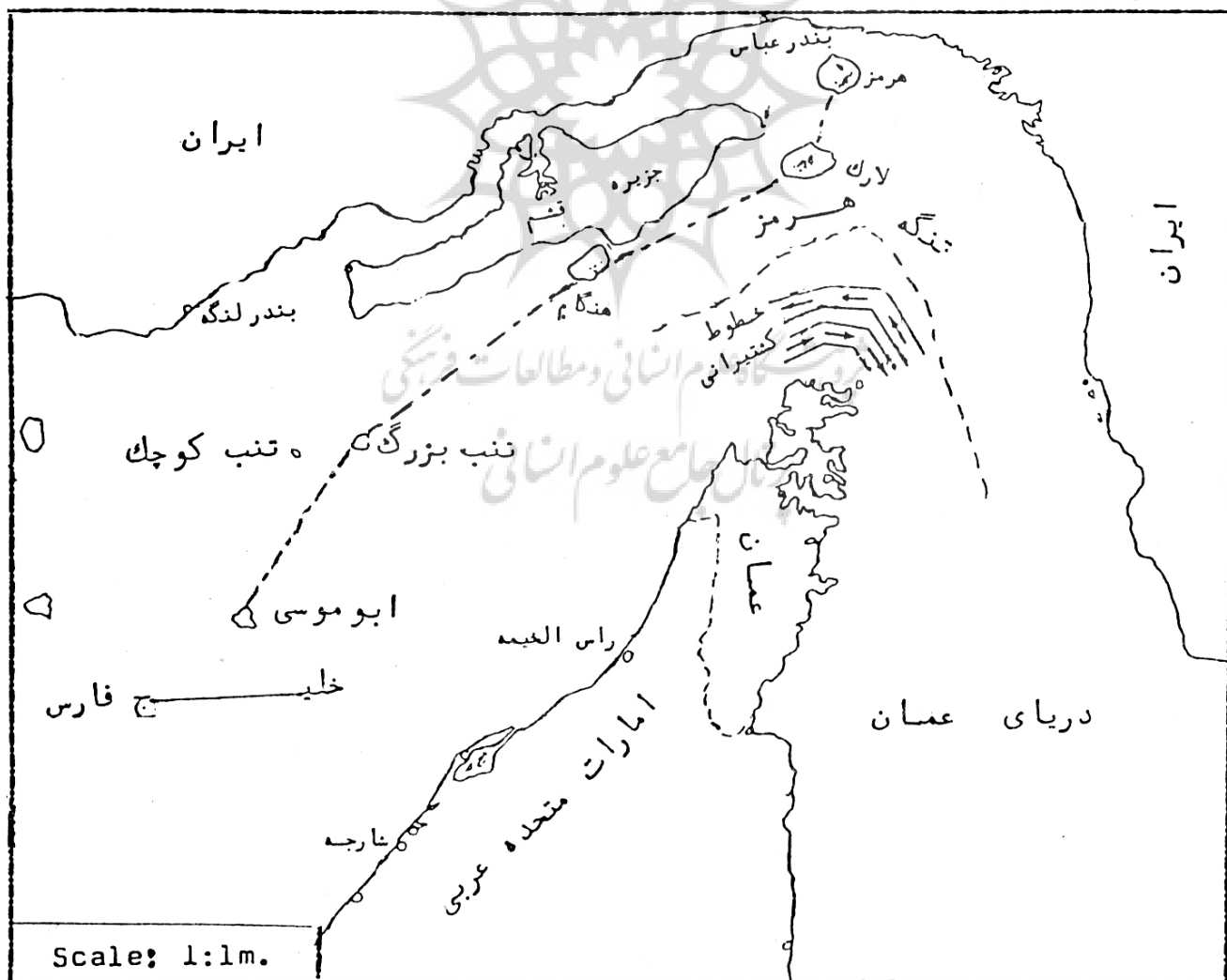
(از این معادن) حدود چهل هزار کیسه است» (۳).

امتیاز استخراج معادن آهن ابوموسی در سال‌های میانه قرن کنونی به کمپانی آلمانی «ونکهاوس» داده شد. این امتیاز بعدها به شرکت انگلیسی «گلدن ولی کارلیمیتد» منتقل گردید و دیری نگذشت که ژاپنی‌ها نیز وارد کار شدند. همه این امتیازها از سوی شیخ شارجه داده شده بود که بعد از آذر ماه ۱۳۵۰ به تایید دولت ایران نیز رسید. نفت ابوموسی که به میدان «مبارک» در بخش دریائی خاوری جزیره محدود است، از نظر نوع و کیفیت، بهترین نفت در خلیج فارس شناخته می‌شود. میدان مبارک شامل سه چاه نفتی است و امتیاز استخراج آن، پیش از سال ۱۳۵۰، از سوی شارجه به شرکت نفت «بیوتس» Butes Oil Company داده شده بود که بعداً به تایید دولت ایران هم رسید. قرار بر این گذاشته شد که درآمد بدست آمده از عملیات نفتی در ابوموسی بگونه برابر میان ایران و شارجه تقسیم گردد.

به دنبال اعلام توافق آذر ماه ۱۳۵۰ میان ایران و شارجه و تجدید حاکمیت ایران بر بخش‌های استراتژیک این جزیره، مقررات ۱۲ مایل آب‌های کرانه‌ای ایران در مورد ابوموسی به اجرا درآمد. اجرای این مقررات حدود آب‌های کرانه‌ای ابوموسی را تا سرحد تداخل با آب‌های کرانه‌ای امارت ام‌القوین گسترش داد، یعنی تا جایی که شرکت نفتی «اکسیدنتال» با دریافت امتیاز استخراج نفت از ام‌القوین سرگرم عملیات اکتشافی بود. شرکت یاد شده دست از کار کشید و وضع پیچیده‌ای پیش آمد، تا آنکه ایران راه حلی براساس تعیین خط منصف در منطقه تداخل پیشنهاد کرد. مرزهای دریائی ایران و امارات متحده در این بخش از خلیج فارس، گرچه در

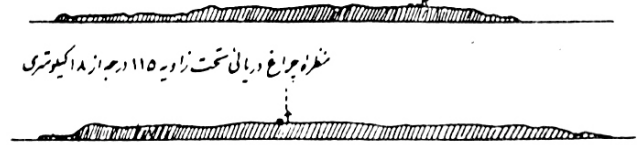
خط قوسی دفاعی ایران در تنگه هرمز

نقشه شماره ۲



نیمرخ تنب بزرگ از دو زاویه

پراخ دریایی بنظر سمت زاویه ۲۳ درجه



نیمرخ تنب کوچک از دیدگاه شمال باختر

تدرج زاویه ۱۶۹ درجه از ۱ کیلومتری



عمل رعایت می‌شود، ولی رسماً تعیین نشده است، مگر در قسمت مربوط به آب‌های ایران و دریای ایران و دریای خزر. ایران و دریای خزر در سال ۱۳۵۴ خط مرزی دریائی خود را تعیین کردند. این خط مرزی در نزدیکی جزیره ابوموسی متوقف می‌شود.

بخش آباد ابوموسی میان مرکز و جنوب جزیره واقع است و جمعیت ۶۰۰ نفری جزیره نیز آمیخته‌ای است از ایرانیانی که اصلاً از بندرلنگه اند و عربانی که از قبیله سودان در شارجه هستند. توافق آذر ماه ۱۳۵۰ ایران و شارجه، حاکمیت ایران بر بخش‌های استراتژیک نیمه شمالی جزیره را تأیید می‌کند.

پیشینه

سستی گرفتن قدرت صفویان در سال‌های واپسین قرن هفدهم و سال‌های نخستین قرن هیجدهم، سبب آشفتگی فراوانی در ایران شد. شیخ کوهانه‌های مستند، از اوضاع آشفتنه در اطراف بندرعباس و هرمز در سال‌های دهه ۱۰۹۰ شمسی (۱۷۲۰) بهره‌گرفت و بندری برای خود در «باسعیدو» واقع در جزیره ایرانی قشم درست کرد. از سال ۱۱۱۵ (۱۷۳۶) با گسترش قدرت نادرشاه در ایران، آرامش و امنیت به کشور بازگشت و حاکمیت ایران بر جزیره‌ها و کرانه‌های شمال و جنوب خلیج فارس تجدید شد.

وضع آشفتنه‌ای که به دنبال قتل نادرشاه در خرداد ماه ۱۱۲۶ شمسی (ژوئن ۱۷۴۷) در ایران پدید آمد سبب گردید که شماری از گردن‌کشان محلی از فرصت بهره‌گیرند و کارهای خودسرانه را گسترش دهند. یکی از این خودسران، ملاعلی شاه بود که توانست به عنوان حاکم هرمز در قفس خودمختاری برافرازد. ملاعلی از همان سال ۱۱۲۶ پرداخت مالیات سالانه به حکومت مرکزی را متوقف کرد و با ازدواج خانوادگی، راه اتحاد با شیوخ نیرومند قاسمی در «جلفار» (راس الخیمه کنونی) را پیش گرفت. شیخ قاسمی در سال ۱۱۳۰ ناوگانی از قایق‌های خود را، ظاهراً به عنوان ادای احترام و تبریک به مناسبت ازدواج دختر ملاعلی شاه، به کرانه‌های شمالی تنگه هرمز فرستاد ولی هدف اصلی از این کار گسترش نفوذ در کرانه‌های شمالی خلیج فارس بود. پس از آنکه در سال ۱۱۳۵ دزدان به محل اقامت نماینده سیاسی بریتانیا در بندرعباس دستبرد زدند، شرکت هند خاوری از ایران خسارت خواست و شیخ نصرخان، حاکم لار، مامور سرو سامان دادن به اوضاع بندرعباس و هرمز شد. با درگیر شدن جنگ میان نیروهای وی و نیروهای ملاعلی که اجتناب ناپذیر بود، شیخ قاسمی سپاهی شامل هزار عرب را برای پشتیبانی از ملاعلی، به بندرعباس راهنمایی کرد. نبرد این نیروها به درازا کشید و در طول این نبردها بود که شاخه‌ای از ایل قاسمی در کرانه‌های ایران جای گرفت و رفته رفته بر بندرلنگه چیرگی یافت. بندرلنگه در آن روزگاران مرکز ولایتی بود که بندرهای کنگ، لافت، چارک و جزیره‌های قشم، کیش، تنب بزرگ، تنب کوچک، ابوموسی و سری از توابع آن به شمار می‌رفتند. به این ترتیب، حاکمیت قاسمی‌ها بر لنگه، خود به خود بندرها و جزیره‌های یاد شده را نیز شامل می‌شد. در طول زمان،

قاسمی‌های لنگه روابط نزدیک با عموزادگان ایلی خود در کرانه‌های مستندم را حفظ کردند و در عین حال در بدست آوردن حکومت رسمی لنگه از سوی دولت ایران پیروز شدند. هر اندازه که نادرشاه دشمن حاکمان خودمختار محلی بود، کریم خان زند (حکومت از ۱۱۳۶ تا ۱۱۷۸ شمسی) با حاکمان و قبایل عرب در کرانه‌های ایرانی خلیج فارس سرملامت داشت و در تلاش برای سروری یافتن، حتی از آنها یاری می‌گرفت. همین نرمش کریم خان نسبت به قبایل عرب شرایطی پیش آورد که ایل قواسم (قاسمی‌ها) توانست با بهره‌گیری از آن، در سال‌های واپسین قرن هیجدهم و سال‌های نخستین قرن نوزدهم قدرت خود را در بخش خاوری خلیج فارس گسترش دهد و تحکیم کند.

قواسم مستندم راهزنی دریائی را در سال‌های یاد شده افزایش دادند و به تهدید ناوهای بازرگانی همه ملت‌ها، از جمله کشتی‌های بازرگانی هند بریتانیا، پرداختند. گسترش رویدادهای ناشی از راهزنی دریائی انگیزه‌ای شد که حکومت هند بریتانیا اندیشه آرام ساختن خلیج فارس و ویران ساختن پایگاه‌های راهزنان دریائی را به اجرا گذارد. «جلفار» در سال ۱۱۹۸ فتح شد و یک قرارداد صلح در بهمن ماه آن سال (ژانویه ۱۸۲۰) میان ژنرال سرویلیام گرانٹ کایر، فرمانده نیروهای انگلیسی، از سوی بریتانیا و شیوخ پنج منطقه خودمختار قبیله‌ای در مستندم، از جمله شیخ قاسمی، امضاء شد. این قرارداد عمومی صلح که مناطق خودمختار قبیله‌ای مستندم، پس از امضای آن، به «امارات متصالحه» معروف شدند، همراه با قرارداد‌های دو جانبه‌ای که از آن تاریخ به بعد میان بریتانیا و آن امارات امضاء شد، امارات متصالحه را به زیر حمایت بریتانیا کشید، در حالی که قواسم بندرلنگه همچنان به عنوان اتباع ایران و ماموران دولت ایران باقی ماندند. با برقراری کنترل بر کرانه‌های مستندم، گرانٹ کایر به اندیشه گسیل نیروئی به بندرلنگه افتاد تا قواسم آنجا را نیز به جمع فرمان برداران بریتانیا در خلیج فارس بیفزاید ولی سران دولت ایران، به دلیل اینکه شیخ قاسمی بندرلنگه تابع و مامور دولت ایران بود، با طرح بریتانیا مخالفت ورزیدند.

«برای جلوگیری از سوء تفاهم دولت ایران نسبت به هدف واقعی نیروهای بریتانیا - بویژه در مورد شیوخ لنگه و چارک - دکتر «دوکز» (Dr. Duker) به عنوان فرستاده ویژه فرماندار کل بمبئی همراه نامه‌هایی حاکی از دادن اطمینان خطاب به والی فارس و حاکم بوشهر، به ایران روانه شد. نامه دیگری هم به کاردار بریتانیا در تهران فرستاده شد تا با استفاده از آن شاه را در جریان کارها گذارد. دل شاه به دست نیامد و والی شیراز نامه‌ای به کایر نوشته از او خواست تا از دخالت در امور بندرهای او، به ویژه بندر لنگه، خودداری ورزد. باین ترتیب، کایر پیاده کردن نیرو در خاک ایران را غیر عملی یافت» (۴).

این برخورد برای بریتانیا جای تردید باقی نگذاشت که بندر لنگه و توابع آن بخش‌های لاتینجای ایران است. این حقیقت اندکی بعد در عمل نشان داده شد. در سال ۱۲۱۴ شمی، «کاپیتان اس. هنل» Captain S. Hennell مأمور برجسته سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، برای جلوگیری از زد و خورد میان قبایل عرب کرانه‌های جنوبی دریای پارس در فصل صید مروارید آن سال، یک قرارداد صلح دریائی را به آنها پیشنهاد کرد که در ۳۰ مرداد ماه آن سال به امضاء رسید. براساس این قرارداد، کاپیتان هنل نقشه‌ای را تدارک دید که رسماً حدود فعالیت‌های دریائی قبایل عرب در خلیج فارس را مشخص می‌کرد. این نقشه، بندرهای لنگه، لافت، چارک و کنگ و جزیره‌های قشم، کیش، تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را در محدوده حاکمیت ایران مشخص می‌کند (۵). اندکی بعد، نقشه دیگری از سوی جانشین کاپیتان هنل، «ميجر موريسن» Major Morrison، تهیه شد که خط تازه‌ای از محدوده قبایل عرب را نشان می‌داد. این نقشه نیز تردیدی در ایرانی بودن بندر لنگه و توابع کرانه‌ای و جزیره‌ای آن باقی نمی‌گذارد. از سوی دیگر، قاسمی‌های بندرلنگه در سراسر دوره خودمختاری در بندر لنگه وفاداری به دولت مرکزی ایران را حفظ کردند و بارها، به هنگام نیاز، در سرکوبی قبایل سرکش عرب در منطقه، نیروهای ایران را یاری دادند. در سال ۱۲۶۰ شمسی (۱۸۸۱) نقشه رسمی تازه‌ای از سوی وزارت درباری بریتانیا انتشار یافت که در آن جزیره‌های تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی، همانند قشم و کیش و سری به رنگ سرزمین ایران رنگ شده و جزایر و سرزمین‌های عربی جنوب خلیج فارس به رنگ دیگری نمایش داده شده است.

پایان خودمختاری قاسمی های لنگه

محمد) بازداشت.

بریتانیا جزایر سری و تنب و ابوموسی را به قاسمی های مسندم داد

در سال ۱۲۷۹ (۱۹۰۰ میلادی) والی بنادر خلیج فارس مکاتبات دوستانه ای را با شیخ ابوظبی آغاز کرد. هدف او از این کار، جداساختن حاکم ابوظبی از حکام دیگر امارات بود تا از هرگونه حمله از کرانه های ابوظبی به بندرها و جزیره های ایرانی جلوگیری شود. شیخ زاید بن خلیفه حاکم ابوظبی نیز در این مکاتبات دوستانه هدفی را در زمینه ایجاد تسهیلات برای آن گروه از اتباع خود که در ایران دارائی و املاکی داشتند دنبال می کرد اما شیخ های دبی و شارجه که همچنان از دگرگونی شرایط سیاسی در بندر لنگه دلگیر بودند، ماجرای این مکاتبات دوستانه را به خان بهادر عبداللطیف، کارگزار سیاسی بریتانیا در خلیج فارس گزارش کردند و یادآور شدند که مکاتبات دوستانه شیخ ابوظبی با والی ایرانی مغایر مفاد قرارداد دو جانبه ۱۸۹۲ (۱۲۷۱) میان بریتانیا و ابوظبی است. ماده یکم قرارداد یاد شده شیخ ابوظبی را از «ورود به هرگونه قرارداد و مکاتبه با هر قدرتی غیر از دولت بریتانیا» منع می کرد (۸). به شیخ ابوظبی هشدار داده شد و مکاتبه او با والی ایرانی متوقف گردید. این اعمال نفوذ سیاسی نماینده بریتانیا در خلیج فارس سبب تشویق شیخ قاسمی شارجه

در سال ۱۲۶۳ دولت ایران به این نتیجه رسید که طرح تقسیمات کشوری باقی مانده از روزگار صفویان، برای اداره کشور مناسب نیست و بنابراین دست به کار تهیه طرح تقسیمات کشوری تازه ای شد. طرح نوبن، سراسر ایران را به ۲۷ ایالت (استان) تقسیم کرد که هر یک شامل چند ولایت (شهرستان) می شد. بیست و ششمین ایالت در این طرح در برگیرنده کرانه ها و جزیره های خلیج فارس بود و «ایالت بنادر خلیج فارس» نام گرفت (۶). همان سال، رویدادی در بندر لنگه زنگ خطر را برای قواسم آنجا به صدا درآورد: شیخ یوسف القاسمی که از سال ۱۲۵۷ بر بندر لنگه حکومت داشت، به دست یکی از بستگان خود، شیخ قطیب بن راشد، به قتل رسید. شیخ قطیب حکومت قاسمی لنگه را بدون آگاهی و اجازه دولت ایران از آن خود کرد و با این کار تهران را به اندیشه پایان دادن به خودمختاری قاسمی ها در بندر لنگه انداخت. دولت ایران تصمیم گرفت با برچیدن بساط قاسمی ها، بندر لنگه و توابع آن را ضمیمه ایالت «بنادر خلیج فارس» کند و نخستین گام در این راه با افزایش درگیری مستقیم در امور لنگه برداشته شد. به نظر می رسد که ابتکار این سیاست از امین السلطان، والی جدید ایالت بیست و ششم بوده باشد. یکی از نمایندگان سیاسی پیشین بریتانیا در خلیج فارس مینویسد:

نیمرخ ابوموسی از دیدگاه جنوب خاوری

گراف شماره ۳



سرمیپ حسینی رزم آرا، همراه ۱۳۴۱

شد که برای به چنگ آوردن بخش هایی از سرزمین های تحت حکومت عموزادگان قبیله ای اش در بندر لنگه، تلاشهایی را آغاز کند. بریتانیا یک چراغ راهنمای دریائی در جزیره تنب بزرگ برپا کرد و به بهانه مراقبت از آن جزایر، این جزیره را زیر نظر مستقیم ماموران خود قرارداد.

همزمان با آغاز قرن بیستم، شیخ های قاسمی مسندم از نمایندگان سیاسی بریتانیا اجازه شکار و گردش در جزایر تنب و ابوموسی را خواستند. این اجازه صادر شد و دیری نگذشت (۱۹۰۲=۱۲۸۱) که بریتانیا جزیره های سری و تنب و ابوموسی را متعلق به قاسمی های شارجه شناخت. ایران در لبه پرتگاه جنگ داخلی قرار گرفته بود. قیام ملی ایرانیان که سرانجام به انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ (۱۹۰۶) انجامید، توجه تهران را به مسائل داخلی محدود کرده بود. شیوخ قاسمی از درگیری های داخلی ایران بهره گرفتند و درفش خود را در جزیره های تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی برافراشتند بی آنکه با مخالفت درخور توجهی از سوی ایرانیان روبرو شوند. در سال ۱۲۸۳ هنگامی که مسیو «دامبرین»، رئیس گمرکات ایران برای بازدید جزیره های تنب و ابوموسی رفت و درفش شارجه را در این جزیره های ایرانی افراشته دید، برآشفت و دستور داد فوراً آن پرچم را فروکشیده و درفش ایران را در این جزیره ها برافرازند. وی دو تن از ماموران گمرک ایران را در ابوموسی گمارد و بازگشت. اقدام مسیو دامبرین از سوی وزارت خارجه ایران تایید شد. گزارش این اقدام سبب برآشفتن شیخ قاسمی شارجه گردید و نمایندگی بریتانیا در تهران با لحنی آمیخته به تهدید به دولت ایران اعتراض کرد. دولت در هم کوفته و ناتوان تهران نیز که یارای کاری جز اطاعت نداشت، دستور بازگشت ماموران گمرک ایران از ابوموسی را صادر کرد. اندکی بعد درفش شارجه دوباره در ابوموسی و تنب برافراشته شد و بریتانیا «رسماً این دو جزیره را از آن شارجه و راس الخیمه شناخت» (۹) و (۱۰).

تحويل مایملک ایران در خلیج فارس به قاسمی های مسندم از سوی بریتانیا،

« سال های ۱۸۸۷ و ۱۸۸۸، چنانکه دیدیم، سال های تلاش سرسختانه از سوی دولت ایران برای جاگرفتن در سیاست های خلیج فارس بود. به نظر می رسد که نخستین گام در این راه از سوی مامور مورد علاقه شاه، امین السلطان، یعنی کسی که ایالت بنادر خلیج فارس به عهده او قرارگرفت برداشته شده باشد. نشانه هایی از خواست او برای محدود کردن نفوذ خارجی، بزودی در چگونگی اداره استان تحت حکومتش و در روابط خارجی او پدید آمد» (۷).

با داشتن چنین آمالی و پیشه کردن چنین سیاست هائی، امین السلطان فرمان دستگیری شیخ قطیب، حاکم غاصب القاسمی را صادر کرد. شیخ قطیب بن راشد القاسمی در سال ۱۲۶۶، به جرم قتل شیخ یوسف حاکم پیشین لنگه، دستگیر و زندانی شد و پس از اندک زمانی او را روانه تهران ساختند. چندی بعد در تهران درگذشت و به این ترتیب خودمختاری قاسمی در بندر لنگه برچیده شد و ولایت لنگه با توابع آن رسماً و مستقیماً زیر نظر ایالت بیست و ششم قرار گرفت. حکومت ولایت لنگه نیز به مامور دیگری که از سوی امین السلطان تعیین گردیده بود سپرده شد. در اواسط سال ۱۲۷۷ شیخ محمد بن خلیفه القاسمی، فرزند یکی از حاکمان پیشین قاسمی لنگه، به این بندر تاخت، بساط خودمختاری قاسمی را دوباره پهن کرد و حکومت ولایت لنگه را از ایالت بنادر خلیج فارس خواستار شد. پاسخ او روشن بود. امین السلطان از او خواست فوراً لنگه را ترک کند. چون محمد بن خلیفه با فشاری کرد، او را گرفتند و در اوایل سال ۱۲۷۸ از آنجا تبعید کردند. مدتی نشانی وی را در امارات متصالحه می دادند که می کوشید نیروئی گرد آورد که بتواند او را به بندر لنگه بازگرداند. دولت ایران از بریتانیا خواست تا از هر اقدام تجاوزکارانه از سوی کرانه های جنوبی خلیج فارس علیه بندر لنگه و دیگر کرانه ها و جزیره های ایران جلوگیری نماید و دولت بریتانیا نیز بلافاصله اخطار نامه ای برای شیوخ امارات متصالحه فرستاد و آنان را از دخالت در امور ایران (از راه یاری دادن شیخ

همانند دو جزیره تنب و جزیره ابوموسی، جزیره سری نیز در سال ۱۸۸۷ از سوی بریتانیا به شیخ شارجه بخشیده شده بود!

«یک نقشه وزارت دربار از سوی وزیر مختار بریتانیا (در تهران) در سال ۱۸۸۸ به شاه تقدیم شد که همه این جزیره‌ها (دو تنب، ابوموسی، و سری) را به رنگ خاک ایران نشان می‌داد. ادعای ایران با چاپ کتاب دو جلدی (لرد جرج) کرزن «ایران و مسئله ایران» در سال ۱۸۹۲، بیشتر تقویت شد. در این کتاب نقشه‌ای چاپ شده که از سوی انجمن سلطنتی جغرافیا (انگلستان) و زیر نظر کرزن تهیه گردیده است. این نقشه نیز جزیره‌های یاد شده را ضمیمه ایران نشان می‌دهد» (۱۶).

ایرانیان، به هر حال، جزیره سری را در سال ۱۸۸۷ اشغال کردند ولی این گام، بعداً به دلیل فشار بریتانیا، پس کشیده شد. ایرانیان همچنین در سال ۱۹۰۴ کوشیدند شعبه‌ای از اداره گمرک را در جزیره تنب بزرگ تاسیس کنند و پرچم ایران را در آن جزیره و جزیره ابوموسی برافرازند ولی این تلاش نیز، به دلیل فشار دولت انگلستان بی‌اثر شد (۱۷). در سال ۱۹۰۵، هنگامی که مظفرالدین شاه قاجار، در راه سفر اروپا، در مسکو بود، شایع شد که ایران جزیره قشم را با به روسیه بخشیده، یا فروخته و یا به آنها اجاره داده است (۱۸). بی‌پایه بودن این شایعه اندکی بعد برهمگان روشن گردید. در نخستین روزهای ماه ژانویه ۱۹۰۶، دریایی امیر تومان، حاکم ایالت کرانه‌ها و جزیره‌های خلیج فارس، و حاج محمد معین التجار، از کدخدای قشم خواستند اهالی جزیره هنگام را وادارند که مالیات‌های خود را به اداره گمرک ایران بپردازند (۱۹). این گام نیز به دلیل اعتراض بریتانیا، واپس نهاده شد.

دولت ایران حق مالکیت خود بر دو جزیره تنب و جزیره ابوموسی را در سالهای ۱۹۰۴، ۱۹۲۳، ۱۹۲۶، و ۱۹۲۸ نیز اعلام کرد.

در سال ۱۹۲۹ وزارت خارجه بریتانیا پیش نویس قراردادی با ایران را آماده ساخت که به موجب آن ایران در قبال شناخته شدن حاکمیتش بر جزیره سری، می‌بایست حاکمیت شارجه و رأس الخیمه را بر جزیره‌های تنب و ابوموسی به رسمیت شناسد. بحران نفتی ایران و انگلیس در سال ۱۹۳۲ مانع اجرای این نقشه انگلیسیان شد (۲۰). در سال ۱۹۳۰ ایرانیان به افرشته بودن پرچم بریتانیا در جزیره‌های تنب و ابوموسی اعتراض کردند. انگلیسیان این مسئله را انکار کردند و قول دادند تا تعیین تکلیف حاکمیت بر آن جزیره‌ها از بالا رفتن هر پرچمی در آنها جلوگیری کنند. در سال ۱۹۳۳ یک رزمناو ایرانی از تنب بزرگ دیدار کرد و گروهی را در جزیره پیاده نمود و این گروه از چراغ راهنمای دریایی دیدن کردند. در سال ۱۹۳۴ حاکم بندرعباس همراه گروهی از مقامات دولتی و محلی از تنب بزرگ دیدن کرد و یک رزمناو ایرانی قایقی از امارات متصالحه را در آب‌های کرانه‌ای جزیره توقیف نمود. در دو نوبت دیگر در همان سال یک رزمناو ایرانی از تنب بزرگ دیدن و گروهی را در آن جزیره پیاده نمود. این رفت و آمدهای بی‌دربی ایرانیان به جزیره تنب بزرگ سرانجام اعتراض شدیدی را از سوی بریتانیا برانگیخت. انگلیسیان همچنین شفاهاً به آگاهی ایرانیان رساندند که دولت بریتانیا، به عنوان آخرین حربه، با استفاده از «زور» از منافع شیوخ کرانه‌های مستندم دفاع خواهد کرد (۲۱).

وزیر مختار بریتانیا در تهران، سرآر. هاور Sir R. Hoare، با نخست وزیر ایران دیدار کرد (۱۹۳۴) و در خلال گفت و گو به آگاهی نخست وزیر ایران رساند که:

«جزیره‌های تنب و ابوموسی همان وضع جزیره سری را دارند و هنگامی که رزمناو اورموند H. M. S. Ormonde برای مطالعه و ارزیابی از خلیج فارس دیدار می‌کرد، دولت علیاحضرت ملکه از دولت شاهنشاهی تقاضا کرد به ماموران خود در جزیره سری آگاهی دهند که ناو یاد شده از آن جزیره نیز دیدن خواهد کرد. جمله‌ای به این مطلب افزوده شده بود تا این تقاضا به معنی شناسایی ضمنی حاکمیت ایران بر آن جزیره تعبیر نشود. در آن هنگام گمان می‌رفت که ایرانیان موضوع را به شورای جامعه ملل ارجاع کنند ولی آنان این کار را نکردند» (۲۲).

در پایان سال ۱۹۴۸، ایران خواستار گشایش اداره‌هایی در تنب بزرگ و ابوموسی شد. در سال ۱۹۴۹ شایع گردید که ایرانیان آماده ارجاع موضوع

به ناحق چنین توجیه می‌شد که جزیره‌های تنب و ابوموسی «قبلاً زیر حکومت موروثی حاکمان عرب لنگه به عنوان شیخ‌های قاسمی بوده نه به عنوان مامورین رسمی ایران» (۱۱).

با فرونشستن تب انقلاب مشروطیت، دولت ایران متوجه شد که کار از کار گذشته و یارای مقابله با تجاوز بریتانیا به حاکمیت ایران در آن جزیره‌ها را ندارد. ایرانیان نسبت به این تجاوز دلگیر ماندند. بویژه آنکه دیری نگذشت که قاجاق کالا از راه تنب و ابوموسی به کرانه‌های ایرانی فزونی گرفت. در سال ۱۳۰۶ (۱۹۲۱) اداره گمرکات ایران طی نامه‌ای از دولت خواست با استقرار ماموران گمرک در تنب و ابوموسی، به جریان قاجاق پایان دهد (۱۲). یک ناوگان کوچک از نیروی دریایی نوبی ایران روانه تنب و ابوموسی شد تا ماجرا را خاتمه دهد و این جزیره‌ها را به ایران بازگرداند. این کار مدتی به درازا کشید و قول و قرارهایی با شیخ راس الخیمه گذاشته شد که براساس آن یکان‌هایی از نیروی دریایی ایران در بهمن ماه ۱۳۱۴ (ژانویه ۱۹۳۵) در جزیره تنب پیاده شدند. گزارش محرمانه سفارت بریتانیا در تهران به وزارت خارجه آن کشور در این باره چنین است:

«بدنبال اقدام شیخ راس الخیمه در پایان سال ۱۹۳۴ در زمینه فرو کشیدن پرچم خود، کارهای مشکوکی در اوایل سال جاری در جزیره تنب صورت گرفته است. جای نگرانی نسبت به اینکه شیخ با ایرانیان زد و بندی کرده باشد، وجود دارد چرا که یکی از افسران بلندپایه ایرانی با قوای خود در جزیره پیاده شد و گرچه این نیرو بعداً جزیره را ترک کرد، ولی یک ناو کوچک ایرانی بی‌دربی از این جزیره دیدن کرده است» (۱۳).

این رویدادها که حاکی از تصمیم قطعی ایران برای بازگرداندن جزایر تنب و ابوموسی بود، سبب دخالت بریتانیا شد. انگلیسی‌ها برای پایان دادن به ماجرا، از ایرانیان خواستند در برابر تعهد آنها (انگلیسیان) به جلوگیری از برافراشته شدن هر پرچمی، تا تعیین تکلیف مالکیت این جزیره‌ها به صورت صلح‌آمیز، از اعمال زور خودداری کنند.

نگاهی به پیشینه اقدامات ایران برای بازستاندن جزایر تنب و ابوموسی

بررسی مسئله جزیره‌های تنب و ابوموسی، جدا از مسئله مالکیت دیگر جزیره‌های ایرانی در خلیج فارس که مورد کشمکش ایران و بریتانیا بوده، کاری نادرست است. جزایر تنب و ابوموسی تنها جزیره‌های ایرانی در خلیج فارس نبودند که در قرن نوزدهم و نیمه نخست قرن بیستم، مستقیماً یا از راه حاکمیتی که بریتانیا برای شیوخ قاسمی مسندم ساخته و پرداخته بود، مورد استفاده بریتانیا قرار داشتند. جزیره‌های قشم، هنگام و سری نیز همانند ابوموسی و دو تنب موضوع کشمکش میان ایران و بریتانیا بودند. جزیره قشم نخستین جزیره ایرانی در خلیج فارس بود که مورد استفاده نیروهای رزمی بریتانیا قرار گرفت. پس از درهم کوبیدن نیروی دزدان دریایی کرانه‌های عربی خلیج فارس در سال ۱۸۱۹، ژنرال «گران کایر» General Grant Keir انگلیسی نیروهای خود را که به ۱۲۰۰ رزمنده می‌رسید، در جزیره قشم مستقر ساخت. این کردار مورد اعتراض سخت دولت ایران قرار گرفت و تهران از انگلیسیان خواست جزیره قشم را تخلیه کنند. این درخواست با بی‌اعتنایی انگلیسیان روبرو شد و آنها در سال ۱۸۲۳ یک مرکز تدارکاتی دریایی در «باسعیدو»، واقع در گوشه شمال باختری قشم، تاسیس کردند (۱۴). البته جزیره قشم سال‌ها بعد از جنگ انگلیسیان بیرون آورده شد. با تصمیم به تاسیس خط تلگراف هند و اروپایی، و از آنجا که این خط می‌بایست از کرانه‌ها و جزیره‌های خلیج فارس بگذرد، انگلیسیان در سال ۱۸۶۸ با ایران وارد گفت و گو شدند تا موافقت تهران را برای تاسیس یک ایستگاه مخابراتی در جزیره هنگام بدست آورند. به دلایلی که مربوط به وضع خود آنان می‌شد، انگلیسیان ایستگاه یاد شده را در سال ۱۸۸۰ بستند ولی بیست و چهار سال بعد، دوباره محل آن ایستگاه را اشغال کردند، پرچم ایران را فرو کشیدند، و پرچم بریتانیا را به جای آن برافراشتند (۱۵).

تجدید حاکمیت خود بر جزیره سری را، علیرغم اعتراض‌های انگلیسیان و شارجه، به سهام نهایی رساند.

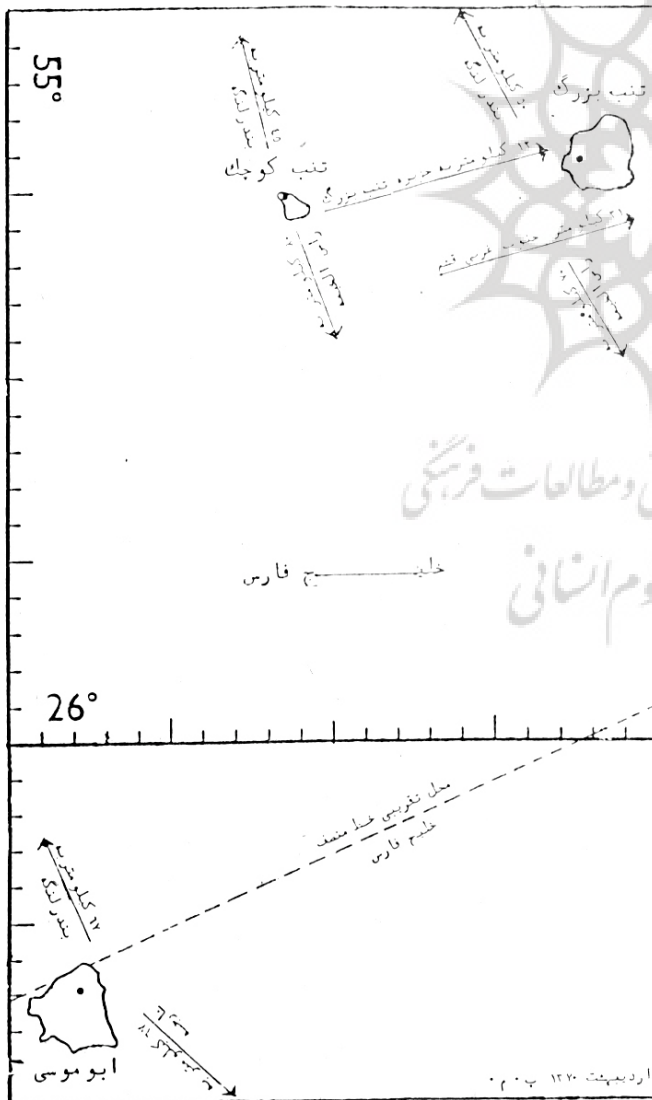
بازستاندن تنب‌ها و ابوموسی

گرچه گفت و گوها با بریتانیا پنهانی بود، ولی ایران همواره آشکارا از حق حاکمیت خود بر این جزیره‌ها سخن می‌گفت. تهران از ابتدای سال ۱۳۵۰ صریحاً موضوع بازگرداندن جزیره‌های تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را مطرح کرد. به دنبال حل مسئله بحرین در خرداد ماه ۱۳۴۹، شایعه‌ای بر سر زبانها افتاد که ایران ادعای خود نسبت به بحرین را به این دلیل پس گرفته که منافع اساسی خود را در تنگه هرمز و جزیره‌های واقع در دهانه خلیج فارس جست و جو می‌کند، و اینکه از سوی بریتانیا، با آگاهی برخی از دولت‌های عربی، به تهران اطمینان داده شده که جزیره‌های تنب و ابوموسی در قبال حل مسئله بحرین، به ایران بازگردانده خواهد شد. این شایعات، در حقیقت، بازتاب مطلبی بود که دو سال پیش از آن از سوی روزنامه الاهرام چاپ مصر مطرح گردیده بود (۳۴).

در اینکه روش مسالمت آمیز ایران در قبال مسئله بحرین از توجه به منافع بزرگتر در تنگه هرمز ناشی می‌شده، تردیدی نیست، اما سند و مدرکی هم وجود

نقشه شماره ۳

جزایرتنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی



منبع: TPCH-7D/Scale: 1:250,000

جزیره‌ها به سازمان ملل متحد هستند. پس از اندکی شایعه مزبور به این صورت که ایرانیان خود را آماده اشغال نظامی این جزیره‌ها می‌سازند، دگرگون شد. دولت ایران، به دنبال این شایعه‌ها، یادداشتی از سفارت بریتانیا دریافت کرد که به «موضوع روشن» دولت بریتانیا در برابر مسئله جزیره‌ها اشاره داشت (۲۳). در واکنشی نسبت به این کردار، ایرانیان چوبه پرچمی را در جزیره تنب کوچک برافراشتند که بلافاصله از سوی نیروی دریایی بریتانیا از جا کنده شد. در سال ۱۹۵۳، به هنگام نخست وزیری دکتر محمد مصدق، روزنامه‌های ایرانی گزارش دادند که هیاتی آماده رفتن به جزیره ابوموسی می‌شود. یک رزمناو ایرانی گروهی را در آن جزیره پیاده کرد و آن گروه به گفتگو با مردم ابوموسی پرداختند. در مقابل، یک بار دیگر انگلیس مدعی شد که ابوموسی از آن شیخ شارجه است. اوایل سال ۱۹۵۳ گزارش‌هایی به انگلیسیان رسید دایر بر اینکه دولت ایران سرگرم اعزام نیروی نظامی برای اشغال دو جزیره ابوموسی و سری است. این گزارش سبب شد پروازهای اکتشافی هواپیماهای نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا بر فراز این جزیره‌ها هفته‌ها ادامه یابد (۲۴).

روز ۱۸ ماه مه ۱۹۶۱، به هنگام نخست وزیری دکتر علی امینی، یک فروند هلی کوپتر ایرانی در جزیره تنب بزرگ فرود آمد. از آنجا که این اقدام مورد اعتراض فوری بریتانیا قرار نگرفت، یک لنج ایرانی روز نهم اوت همان سال گروه دیگری را در آن جزیره پیاده کرد. در نوبت نخستین، سرنشینان هلی کوپتر یاد شده یک تن ایرانی و دو تن آمریکایی بودند که از چراغ راهنمای دریایی جزیره و ساختمان‌های نزدیک آن عکس برداری کردند و با مسئول مرکز چراغ راهنمای به گفت و گو پرداختند، ولی وارد هیچ ساختمانی نشدند و از قبول هرگونه پذیرایی خودداری ورزیدند (۲۵). در نوبت دوم، بنا به گزارش افسران دریایی بریتانیا، لنج ایرانی از سوی خاور به جزیره نزدیک شد، گروهی را در کرانه‌های خاوری جزیره پیاده کرد و آنگاه، دوباره به راه افتاد و جزیره را دور زد. و سرنشینان را در دهکده تنب، واقع در کرانه‌های جنوبی جزیره، پیاده کرد. دو تن از سرنشینان این لنج آمریکایی و دیگر دیدار کنندگان ایرانی بودند. این دیدار از سوی ساکنان جزیره و از دید انگلیسیان با دیدار سرنشینان هلی کوپتر مربوط دانسته شد و در رابطه با اکتشافات نفتی تلقی گردید (۲۶). انگلیسیان که گویی از این دیدارهای ناگهانی ایرانیان گیج شده بودند، نخست خواستند این کردار را مورد اعتراض قرار دهند (۲۷). سپس تصمیم گرفتند واکنش خود را به تماس با ایرانیان محدود سازند و به آنان تفهیم کنند که از ماجرا باخبرند و از آنان توضیح بخواهند (۲۸). سرانجام روز پنجم سپتامبر ۱۹۶۱ سفارت بریتانیا در تهران یادداشتی به وزارت خارجه ایران داد که طی آن بریتانیا از سوی شیخ راس الخیمه به اقدامات ایران در جزیره تنب بزرگ اعتراض می‌کرد (۲۹). دولت ایران روز ۲۱ سپتامبر به یادداشت اعتراض آمیز بریتانیا چنین پاسخ داد:

«چنانکه سفارت آگاهی دارد، دولت شاهنشاهی هرگز این ادعا را نپذیرفته است که جزیره تنب بخشی از شیخ نشین راس الخیمه است یا حکومت دیگری حق حاکمیت بر آن دارد. چنانکه بارها رسماً به سفارت اعلام شده، دولت شاهنشاهی ایران جزیره تنب را بخشی از سرزمین ایران می‌شناسد که بر آن حاکمیت دارد. حاکمیت دولت شاهنشاهی بر جزیره تنب بر اساس اصول حقوق بین‌المللی استوار است و این دولت هرگز حقوق خود را در این جزیره ترك نکرده است. در این شرایط است که وزارت امور خارجه شاهنشاهی اعتراض سفارت را که در یادداشت مورد اشاره بالا آمده است، برحق نمی‌داند» (۳۰).

وزارت خارجه بریتانیا اعتراض به کردار ایران را تکرار نمود به این امید که «ایرانیان زودتر از ما از مبادله این گونه یادداشت‌ها خسته شوند» (۳۱). یادداشت اعتراضیه دومی در تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۹۶۲ از سوی سفارت بریتانیا به وزارت خارجه ایران تسلیم شد (۳۲) و ایران نیز همان پاسخی را که در نوبت نخست داده بود تکرار کرد. انگلیسیان گمان برده بودند هلی کوپتری که سه تن ایرانی و آمریکایی را به تنب بزرگ برده بود، یک هلی کوپتر آمریکایی بوده ولی بررسی‌های بعدی نشان داد که هلی کوپتر مورد نظر متعلق به انگلستان و در اجاره ایران بوده است.

یک سال پس از این ماجرا، به هنگام نخست وزیری اسدالله علم، ایران کار

هیچ قدرتی در جهان نیست که بتواند ایرانیان را از این جزایر ایرانی بیرون کند».

وی افزود:

«به دنبال این گفته‌ها، سکوتی بر جلسه حکمفرما شد و سرانجام نماینده موریتانی (از اعضای اتحادیه عرب) پیشنهاد کرد که موضوع همانجا خاتمه یابد. پیشنهاد وی به تصویب شورای امنیت رسید و پرونده این شکایت بسته شد».

یادداشت‌ها:

(۱) برای آشنائی بیشتر با جغرافیای سیاسی تنگه هرمز، نگاه کنید به:

«Political Geography of the Strait of Hormuz», Middle East Centre Publications, SOAS, University of London, 1991.

نوشتهٔ پیروزمجتهزاده

(۲) نگاه کنید به همان منبع.

3) Lorimer, J. B., «Gazeteer of the Persian Gulf», Vol. IIB Geography and Statistics, India 1915, p. 1276.

4) Hawley, Donald, «The Trucial States», London 1970, p. 114.

هاولی از سال ۱۹۵۸ تا سال ۱۹۶۱ نماینده سیاسی بریتانیا در امارات متصالحه بود.

5) Bombay Selection XXIV.

(۶) ودیعی، کاظم، «مقدمه بر جغرافیای انسانی ایران»، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۷۸۰، تهران ۱۳۵۳ - صفحه ۲ - ۱۹۲.

7) Lorimer, op. Cit., Vol. I, History, p. 2082.

8) Lorimer, op. cit., Section on treaties.

9) Hawley, op. cit., p. 162.

(۲) برخلاف گفته‌ی «هاولی» در اینجا، رأس الخیمه در آن تاریخ همچنان بخشی از امارت شارجه بود. امارت رأس الخیمه در سال ۱۹۲۱ از شارجه جدا شد و از سوی بریتانیا، به عنوان یک شیخ نشین جداگانه، به رسمیت شناخته شد.

11) Hawley, op. cit., p. 162.

(۱۲) نامه شماره ۱۱۷۶۹ مورخ ۱۳۰۶/۵/۵ اداره گمرکات و وزارت دارایی به وزارت خارجه، از اسناد وزارت خارجه ایران.

13) From Mr. Knatchbull-Hugessen to Mr. Eden, Confidential Annual Report for 1935, No. E1147/1147/34, dated Tehran, January 28, 1935.

14) Wright, Denis, «The English Amongst the Persians», Heinemann, London 1977, P. 66.

15) Wright, op. cit., p. 67.

16) Wright, op. cit., p. 68.

17) Foreign Office Confidential Report (1961), FO 371/106-xc11123.

18) Foreign Office Confidential Report (1961), FO 371/157031-xc10717.

19) From Major P. Z. Cox, Political Resident in the Persian Gulf, Bahrain, to the Secretary of the Government of India in the Foreign Department, No. 18, dated Bushire the 12th June 1906, FO 371/106-xc11123.

20) Foreign Office Confidential Report (1961), FO 371/157031-xc10717.

(۲) همان منبع

(۲۲) همان منبع

(۲۳) همان منبع

(۲۴) همان منبع

25) Confidential Report on «visit of H.M.S. Loch Insh to Tumb Island on 24. 8. 61», from Captain R.M. Owen, FO 371/157031-xc10717, p. 1.

26) Confidential Report on..., op. cit., p. 2

27) From Foreign Office to British Political Resident, Bahrain, No. 227 saving, dated August 24, 1961, FO 371/157031-xc10717.

28) From British Political Resident, Bahrain, to the Foreign Office, No. 1085/1, dated August 25, 1961, FO 371/157031-xc10717.

29) From British Embassy, Theran, to the Iranian foreign Ministry, Note No. 487-1084/61, dated September 5, 1961, FO 371/157031-xc 10717.

30) Extract from Note 3052, From Sixth Political Department of MFA to H.M. Embassy, dated September 21, 1961, FO 371/157031-xc 10717.

31) From Foreign Office SW1 to G. E. Millard Esq. Tehran, No. BT1083/7 dated November 2, 1961, FO 371/157031-xc10717.

32) Note No. 27- 1084/62, from H.M. Embassy, Tehran, to MFA, dated January 13, 1962, FO 371/157031-xc10717.

33) From British Embassy, Tehran, to the Foreign Office, No. BT1083/10-1084/61, dated November 20, 1961, FO 371/157031-xc10717.

(۳۴) الاهرام، قاهره، دهم نوامبر ۱۹۶۸.

(۳۵) عالیخانی، علینقی، «یادداشت‌های علم»، جلد نخست، چاپ ایالات متحده ۱۹۹۲، صفحه ۱۳۰.

36) Ramazani, R. K., «The Persian Gulf», USA 1972, pp. 56-58.

(۳۷) اطلاعات و کیهان، تهران، نهم آذر ماه ۱۳۵۰.

ندارد که دلالت بر توافق ایران و بریتانیا در سال ۱۳۴۷ بر سر این جزایر داشته باشد. در واقع ایران و انگلیس در مذاکرات خود در آن تاریخ مشغول چانه زدن بودند. وزیر دربار وقت ایران در یادداشت‌های خود که اخیراً منتشر شده، گوشه‌هایی از این مذاکرات را منعکس ساخته است. وی در یادداشت مورخ دوشنبه ۱۳۴۷/۱۱/۲۸ می‌نویسد:

«... (سفیر انگلیس) خیلی محرمانه به من گفت که کار جزایر تنب

تمام است و قطعاً متعلق به ایران خواهد شد زیرا به شیخ رأس الخیمه گفته‌ایم اگر با ایران کنار نیایی، چون جزایر بالای خط میانه واقع می‌شود ایران آن را قانوناً و اگر قانونی نشد با زور، خواهد گرفت و شیخ حاضر به معامله است. گفتم ابوموسی چطور؟ ... گفت (اگر به زور متوسل شوید) روابط شما با اعراب به هم می‌خورد. گفتم به جهنم!...» (۳۵).

از تابستان ۱۳۵۰، تهران دربارهٔ «استفاده از زور در صورت لزوم» برای بازستاندن این جزیره هاسخن گفت. در عین حال گفت و گو میان ایران و بریتانیا ماه‌ها ادامه پیدا کرد. روز اول آذر ماه ۱۳۵۰ تهران به این نتیجه رسید که آخرین مرحله مذاکرات صورت نخواهد پذیرفت و اینکه هیأت سیاسی بریتانیا، به ریاست «سر ویلیام لوس»، برای این کار به تهران بازخواهد گشت.

از چگونگی این گفت و گوها گزارشی در دست نیست، ولی از شواهد آشکار می‌شود که ایران خواهان بی‌گیری خواسته خود از راه‌های غیرنظامی بوده، از جمله مقابله حقوقی در هر جا که لازم باشد. این وضع، دست کم، تا دو هفته پیش از پیاده شدن نیروهای ایران در تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در تاریخ نهم آذر ماه ۱۳۵۰ ادامه داشت.

همچنین این نکته اهمیت دارد که ۲۴ ساعت پیش از پیاده شدن نیروهای ایران در این جزیره‌ها، شارجه خبر حصول توافقی با ایران را اعلام کرد که به موجب آن نیروهای ایران در نقاط استراتژیک ابوموسی مستقر می‌شدند. ایران نیز پذیرفته بود که برای یک دوره نه ساله، هر سال یک و نیم میلیون لیره استرلینگ برای عمران و آبادانی در شارجه پرداخت کند مگر آنکه درآمد نفتی شارجه در این مدت از سالی سه میلیون لیره فراتر رود. یک سخنگوی دولت ایران اعلام کرد که نه تنها شارجه، بلکه رأس الخیمه نیز از قبل، از اقدام ایران در زمینه پیاده کردن نیرو در این جزیره‌ها آگاه بوده است (۳۶).

تهران، در عین حال، توافق با شارجه را، از دیدگاه حقوقی، مغایر حق حاکمیت ایران بر سراسر ابوموسی ندانست و نخست‌وزیر وقت، در گزارش روز نهم آذر ماه ۱۳۵۰ به مجلس شورای ملی اعلام کرد:

«یک نکته ضروری که لازم است در اینجا اعلام دارم این است که دولت (ایران) ... به هیچ وجه من‌الوجه از حق سلطه و حاکمیت مسلم خود بر سراسر جزیره ابوموسی صرف نظر نکرده و نخواهد کرد و بنا بر این حضور مأموران محلی (مأموران شارجه) در قسمتی از جزیره ابوموسی نباید به هیچ عنوان منافی یا متناقض با این سیاست اعلام شده تعبیر و تلقی گردد» (۳۷).

روز بعد شکایت نامه‌ای به امضای کشورهای عربی علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح شد و رئیس هیأت نمایندگی ایران در گفت و گوهای انجام شده با بریتانیا، وظیفه دفاع را در شورای امنیت به عهده گرفت. وی حضور خود در جلسه ویژه شورای امنیت را تنها برای این اعلام کرد که بگوید این سه جزیره جزء لایتجزای ایران بوده و هستند و امور این سه جزیره جزو مسائل داخلی ایران می‌باشد و هیچ سازمان بین‌المللی مجاز به دخالت در امور داخلی ایران نیست. مشارالیه در گفت و گوئی که با نگارنده داشت، توضیح داد:

«در جلسه شورای امنیت، نمایندگان لیبی، یمن جنوبی، کویت و عراق هر یک پس از دیگری خطابه پرشوری علیه ایران ایراد کردند و رژیم ایران را سخت به دشنام گرفتند، شاید به این امید که من در مقابل، همانند آنان کنم تا گفت و گو برای مدتی به درازا کشد... هنگامی که از من خواسته شد جلسه را با پاسخ خود آشنا سازم، تأکید کردم که من برای گفت و گو درباره مسئله‌ای به آنجا نرفته‌ام. همچنین اضافه کردم